

لئون تروتسکی

ستم فزاینده

مسیر بوروکراسی

لئون تروتسکی افشاگری های تاروف بلشویک را تحلیل می نماید

۶ سپتامبر ۱۹۳۵

ترجمه: ژاله سهند

نوشته شده: ۶ سپتامبر ۱۹۳۵

اولین انتشار: مبارز نوین، جلد ۱ شماره ۴۵، ۲ نوامبر ۱۹۳۵، ص ۸ و ۷

رونویسی / نشانه گذاری. HTML: Einde O'Callaghan.

ما سند قابل توجهی در نامه رفیق تاروف، یکی از بلشویک - لنینیست های شوروی داریم، مکانیکی که امروز ناچاراً خود را خارج از اتحاد جماهیر شوروی می یابد. در اوایل سال ۱۹۲۸، تاروف به مثابه یک "مخالف چپ" دستگیر گردید؛ سه سال را در تبعید گذراند و چهار سال را با سختی در زندان و در سلول انفرادی به سر آورد و دوباره چندین ماه را در تبعید گذراند. تاروف چه جنایاتی را علیه انقلاب مرتکب گردید؟

به نظر می رسد که در اوایل سال ۱۹۲۳، او بر این عقیده بود که انقلاب اکتبر، امکاناتی را برای صنعتی شدن که بطور غیر قابل قیاسی بسیار سریعتر از آنچه که در مورد کشورهای سرمایه داری وجود داشت، به وجود آورده است. تاروف همراه با دیگران زنگ خطر بر علیه سیاست بر عهده نهادن همه چیز بر روی کولاک که منجر به بحرانی برای کل نظام شوروی خواهد شد را به صدا درآورد. او خواستار آن گردید که تلاش‌ها بر روی دهقانان فقیر و تغییر نظاممند اقتصاد روستایی بر ریل اشتراکی سازی متمرکز گردند. چنین چیزهایی جنایات اصلی او در دوره ۱۹۲۶ - ۱۹۲۳ بود. او از قشر بالایی حاکم نافذ تر و دوراندیش تر بود. در هر صورت، جنایات گرایشی که تاروف مسئولیت آن را بر عهده داشت،

چنین چیزهایی بود. در سال ۱۹۲۶، همه تاروف ها خواستار پایان دادن به دوستی سیاسی اتحادیه های کارگری شوروی با شورای عمومی اتحادیه های کارگری بریتانیا که همراه با اعتصاب عمومی به اعتصاب کارگران معدن خیانت می کرد، شدند: دقیقاً برای این خدمت بود که سیتزین، رئیس شورای عمومی، متحد سابق استالین و تامسکی، توسط اعلیحضرت پادشاهی در مراسم جشن لقب نجیب زاده را دریافت نمود. تاروف همراه با سایر لنینیست ها در سال ۱۹۲۶ بر علیه نظریه استالینیستی "دولت دمکراتیک کارگری و دهقانی" اعتراض نمود - نظریه ای که حزب کمونیست لهستان را وادار به حمایت از کودتای پیلسودسکی Pilsudski نمود. اما حتی این لیست جنایات تاروف را به اتمام نمی آورد. او به مثابه یک انترناسیونالیست بصورتی حیاتی به سرنوشت انقلاب چین علاقه مند بود. او آن تصمیمات کرملین را که حزب جوان و قهرمان کمونیست چین را مجبور به ورود به کومینتانگ و تسلیم شدن به نظم و انضباط آن می نمود، جنایتکارانه می دانست؛ علاوه بر این، خود کومینتانگ، یک حزب کاملاً بورژوازی، در انترناسیونال کمونیستی به مثابه یک سازمان "همدل" پذیرفته گردید. زمانی فرا رسید که استالین، مولوتوف و بوخارین از مسکو تلگرافی فرستادند و از کمونیست های چینی خواستند تا جنبش ارضی دهقانان را از بین ببرند تا چیانگ کای شک Chiang Kai Shek و افسران را "نترسانند". تاروف به همراه دیگر مریدان لنین چنین سیاستی را خیانت به انقلاب می دانستند.

تاروف ها چندین جنایت مشابه دیگری نیز در کارنامه اعتباری خود داشتند. از سال ۱۹۲۳ به بعد، آنها خواستار ادامه کار بر روی تهیه پیش نویس برنامه پنج ساله شدند. و هنگامی که در سال ۱۹۲۷، بالاخره پیش نویس اولین برنامه پنج ساله طرح گردید، همه تاروف ها استدلال کردند که افزایش سالانه صنعت باید نه ۵ تا ۹ درصد، که توسط دفتر سیاسی طرح گردید، بلکه دو یا سه درصد بیشتر تعیین گردد. درست است، همه این به زودی تایید شد. اما از آنجایی که تاروف ها به واسطه آینده نگری خود عقب ماندگی قشر بالایی حاکم را برملا نموده بودند، بنابراین در تضعیف انقلاب (یعنی قدر و منزلت بوروکراسی) مقصر بودند.

تاروف ها توجه زیادی به جوانان طبقه کارگر داشتند. به اعتقاد آنها باید فرصتی به جوانان داده می شد که مستقل فکر نمایند، درس بخوانند، اشتباه نمایند و فرا بگیرند که روی پای خود بایستند. آنها به این واقعیت اعتراض نمودند که رهبری انقلاب با رژیم سر جوخه بولدوزر کننده جایگزین گشته است. آنها پیش بینی نمودند که این خفه کردن جوانان در پادگان باید منجر به تضعیف روحیه و رشد روحیات اوباشانه و ارتجاعی آشکار در میان آنها گردد. این هشدارها به مثابه تلاشی برای تقابل نسل جوان با نسل قدیمی، به مثابه عصیان بر علیه "گارد قدیمی" قلمداد می گردید - همان "گارد قدیمی" که

توسط استالین و به کمک افسرانش مورد بهتان قرار گرفته، خرد گشته و به زندان ها افکنده شدند، یا روحیه اشان تضعیف گشته بود. چنین چیزهایی جنایات تاروف هستند. به این باید اضافه کنیم که بلشویک - لنینیست ها، از جمله تاروف، هرگز سعی ننمودند که عقاید خود را با زور تحمیل نمایند. آنها طالب قیام علیه بوروکراسی نبودند. برای یک دوره تقریباً ده ساله آنها در جستجو بودند و امیدوار بودند که حزب را متقاعد نمایند. آنها در درجه اول برای حق خود برای ارائه دادن انتقادات و پیشنهادات خود به حزب مبارزه نمودند. اما بوروکراسی که پس از شکست های پرولتاریای جهانی خود را به حکومتی استبدادی سوق داده بود، در مقابل اپوزیسیون لنینیستی نه با نیروی استدلال، بلکه با دسته های مسلح G.P.U. مقابله نمود. تاروف در میان هزاران نفری بود که در جریان نابودی اپوزیسیون ترمیدوری در سال ۱۹۲۸ دستگیر گردیدند. پس از آن او بیش از سه سال را در تبعید و حدود چهار سال را در زندان گذراند. از این داستان مختصر حاضر، خواننده می تواند خود را با شرایط حاکم بر این زندان ها آشنا نماید: بد رفتاری، تنبیه بدنی. شکنجه ۱۴ روزه اعتصاب غذا و در پاسخ به آن، خوراک خوردن اجباری و سوء استفاده جدید. همه اینها به این دلیل است که بلشویک - لنینیست ها مسئله اشتراکی سازی را قبل از آنکه استالین مطرح کند، مطرح نمودند، چرا که آنها بر ضد پیامدهای اتحاد فریبکارانه با چیانگ کای شک و سر والتر سیتزین آینده بموقع اخطار به صادر نموده بودند.

اشتباه تاروف

اما سپس بطور ناگهانی صدای رعد و برق جدیدی شنیده شد: هیتلر در آلمان به قدرت رسید. سیاست انترناسیونال کمونیستی راه را برای او هموار نموده بود. وقتی هیتلر خودش را بر روی زمین بالا می برد، رکاب او نه توسط هیچ کسی دیگر، بلکه توسط استالین نگه داشته شد. تمامت سیل سخنوری و فصاحتی که توسط کنگره هفتم سرازیر گشت، لکه های این جنایت تاریخی را از سران شریف پاک نخواهد نمود. هر تراز همه، نفرت دسته استالینیستی از همه کسانی شد که به موقع پیش بینی و هشدار داده بودند. لنینیست های اسیر مجبور شدند که با دنده های خود تاوان سیاست مرگباری را که جهل را با خیانت ترکیب نمود، بپردازند: دقیقاً همین ترکیب است که جوهر استالینیسم را فراهم می نماید.

با این حال، تاروف، نگران شده از پیروزی ناسیونال سوسیالیسم، با این پیشنهاد به مقامات مسکو متوسل گردید: او متعهد می گردد که در ازای آنکه، به او، تاروف، به مثابه یک سرباز منضبط، حق بازگشت به صفوف حزب داده شود، از فعالیت های اپوزیسیونی دست برداشته، و در آنجا مبارزه بر علیه خطر فاشیسم را ادامه بدهد. توضیح دلایل روانی این

حرکت تاروف دشوار نیست. هیچ موقعیتی برای یک انقلابی شکنجه آورتر از این نیست که دست و پایش را بسته باشند در حالی که ارتجاع امپریالیستی سنگر پرولتری را یکی پس از دیگری به تصرف در می آورد. اما پیشنهاد سیاسی تاروف دوچندان غیر واقعی بود. در وهله اول، حمایت غیرانتقادی از مبارزه استالین بر علیه فاشیسم، در آخرین تحلیل، کمک به فاشیسم است - این در کل تاریخ ۱۲ سال گذشته به طور انکارناپذیری ثابت گشته است؛ در وهله دوم، پیشنهاد تاروف قابل قبول نبود و نمی توانست توسط بوروکراسی پذیرفته شود. حتی یک لنینیست که بدون خودخواهی و شجاعانه وظایف محول شده به خود را عمل نماید، در نمای کامل بدون انصراف علنی و بدون تف انداختن بر بهترین سنت های بلشویسم، تکذیب خاموش افسانه ای با عنوان "تروتسکیسم به مثابه پیشاهنگ ضد انقلاب بورژوایی" خواهد بود. " این افسانه احمقانه بر پایه های اسطوره ای خود می چرخد و باید هر روز حمایت گردد. در عین حال، درمثال تاروف، اگر او موفق میگشت، بطوری ناگزیر باعث تقلید می گردید. این نمی توانست مجاز باشد. غیرمجاز است که اجازه داد مردان جسور به حزبی بازگردند که فقط تسلیم بیان عمومی نظرات خود می شوند - نه، آنها باید ایده های خود و حق تفکر خود را به طور کامل انکار نمایند. آنها باید بر دیدگاه هایی که در کل روند رویدادها تأیید شده اند، تف بیاندازند.

نشانه فساد استالینیستی

هیچ چیزی آنچنان رژیم استالینیستی، فساد و شیادی داخلی آن را، به اندازه ناتوانی مطلق آن در جذب یک انقلابی صادق که آماده خدمتگذاری مطیعانه باشد، اما از دروغ گفتن خودداری نماید، توصیف نمی کند. نه! استالین به مردان نیاز دارد، به نعره کشان خائن، افرادی که بی شرمانه آماده هستند سیاهی ها را سفید خطاب نمایند، که به طور رقت انگیزی بر سینه های توخالی خود می کوبند، در حالی که ذهن آنها در واقع با کارت هایی که برای آنان فقط منبع درآمد است، اتومبیل و تفریحگاه های تابستانی مشغول است. حزب و دستگاه دولتی از این قبیل کلاهبرداران، نارو زنان و بدبین های فاسد، مورد تاخت و تاز قرار گرفته است. آنها غیرقابل اعتماد اما ضروری هستند: مطلق گرایی بوروکراتیک که در تضاد آشتی ناپذیری با نیازمندی های اقتصادی و فرهنگی دولت کارگری قرار گرفته است، نیاز شدیدی به کلاهبرداران آماده برای هر کاری را دارد

بنابراین، تلاش تاروف برای بازگشت به صفوف رسمی "حزب" با شکست کامل روبرو گردید. تاروف هیچ چاره ای بجز فرار از اتحاد جماهیر شوروی نداشت. تجربه او، که برای آن هزینه گزافی پرداخت، هم برای شوروی و هم برای

پرولتاریای جهانی درس ارزشمندی است. نامه سرگشاده صادر شده توسط سازمان های تحت لوای انترناسیونال چهارم، تأییدی جدید و واضح در پرونده تاروف می یابد. در نامه سرگشاده آمده است: "گروه حاکم با استفاده از آزار و اذیت، تقلب، ملغمه ها و سرکوب های خونین تلاش می کند تا هر جنبش فکری مارکسیستی را در نطفه از بین ببرد. در هیچ کجای جهان لنینیسم اصیل به اندازه اتحاد جماهیر شوروی به شکلی حیوانی مورد تعقیب قرار نگرفته است." این سطور که به طور سطحی در نظر گرفته شده است، اغراق آمیز به نظر می رسد: آیا لنینیسم در ایتالیا و آلمان بی رحمانه تحت تعقیب قرار نمی گیرد؟ در حقیقت هیچ اغراقی در نامه سرگشاده وجود ندارد. در کشورهای فاشیستی، لنینیست ها همراه با دیگر مخالفان رژیم مورد آزار و اذیت قرار می گیرند. همانطور که مشخص است، هیتلر بزرگترین کینه خود را بر برادران همزیم اپوزیسیون خود در حزب، "جناح چپ" که او را به یاد دیروز خود می انداختند، اعمال نمود. بوروکراسی استالینیستی همان ستم حیوانی را بر بلشویک - لنینیست ها، انقلابیون واقعی، که مظهر سنت های حزب و انقلاب اکتبر هستند، اعمال می نماید.

نتایج سیاسی که از قضیه رفیق تاروف باید استخراج گردد کاملاً مشهود است. این حماقت محض خواهد بود که امروز به "اصلاح" و "بازآفرینی" اتحاد جماهیر شوروی فکر کنیم. یک ماشین بوروکراتیک که هدفش در وهله اول در خدمت نگه داشتن پرولتاریا در منگنه باشد، نمی تواند در خدمت منافع پرولتاریا قرار بگیرد. ترور انقلابی که در دوران قهرمانانه انقلاب به مثابه سلاحی در دست توده های بیدار علیه ستمگران و به مثابه حافظ مستقیم حاکمیت پرولتاریا خدمت نمود، به طور کامل با ترور خونسردانه و زهرآگین بوروکراسی که مانند هیولایی دیوانه برای مناصب و جیره خواران خود، برای حاکمیت کنترل نشده و خودکامه اش - بر علیه پیشاهنگ پرولتاری می جنگد، معاوضه گردید. دقیقاً به همین دلیل است که استالینیسم محکوم به فناست!

انگلس در مورد استالین

در ۲۰ فوریه ۱۸۸۹، انگلس نامه ای واقعاً قابل توجه به کائوتسکی - که فقط اخیراً منتشر گردید - در مورد روابط طبقاتی در دوران انقلاب کبیر فرانسه نوشت. در کنار دیگر چیزها، آن موارد زیر را بیان می کند: "در مورد ترور، تا زمانی که معنایی داشت، در ذات خود یک تدبیر جنگی بود. طبقه یا بخش خاصی از آن که به تنهایی توانست پیروزی انقلاب را

تضمین نماید، نه تنها به لطف ترور در قدرت باقی ماند... بلکه برای خود فضای کافی برای عملیات، آزادی حرکت، امکان تمرکز نیروها در نقاط تعیین کننده، یعنی در مرزها را تضمین نمود. " اما زمانی که مرزها به لطف پیروزی‌های نظامی محافظت یافتند، و بعد از نابودی کمون شوریده ای که می‌خواست آزادی را با سرنیزه ها به مردم دیگر برساند، ترور به مثابه سلاح انقلاب عمرش به سر آمد. درست است که روبسپیر در اوج قدرت خود بود؛ اما انگلس می‌گوید: "از این به بعد ترور برای او وسیله‌ای برای حفظ خود گردید و به این ترتیب به حماقت تنزل یافت" (تاکید انگلس). این سطور ملاحظاتی هستند؛ بدلیل سادگی و ژرفای خود قدرتمند هستند. در اینجا نیازی به توضیح تمایز بین عصر حال و گذشته نیست: این تمایز کاملاً شناخته شده است. تفاوت بین نقش‌های تاریخی روبسپیر و استالین کمتر واضح است: اولی پیروزی انقلاب را بر دشمنان داخلی و خارجی خود در بحرانی‌ترین دوره وجودش تضمین نمود؛ اما در روسیه این کار تحت رهبری لنین انجام گردید. استالین تنها پس از پایان این دوره به خط مقدم آمد. او تجسم زنده یک ترمیدور بوروکراتیک است. در دستان او، ترور اساساً ابزاری برای درهم شکستن حزب، اتحادیه‌های کارگری و شوراهای، و برای استقرار یک دیکتاتوری شخصی بود و تنها فاقد... تاج امپراتوری است. ترور که رسالت انقلابی خود را به انجام رسانده است و برای غاصبان مبدل به سلاحی برای حفظ خود گشته است، از این رو به تعبیر انگلس، خود را به یک "حماقت" مبدل می‌سازد. در زبان دیالکتیک این بدان معناست که محکوم به فروپاشی اجتناب ناپذیر است.

اساس ترور

وحشی‌گری بی‌معنا، که از روش‌های بوروکراتیک مزارع اشتراکی سرچشمه گرفتند، و همچنین اقدامات تلافی جویانه و خشونت ورزی بر علیه بهترین عناصر پیشناز پرولتاریا ناگزیر غضب، نفرت و اشتیاق برای انتقام را برانگیخت. این فضا باعث ایجاد روحیه تروریسم فردی در بین جوانان می‌شود. بناپارت خرد اوکراینی، اس. کوسیور S. Kossior, که برای گستاخی اش معروف است، نه چندان پیش گفت که تروتسکی " در مطبوعات برای ترور رهبران شوروی فراخوان میدهد"، در حالی که زینوویف و کامنف، همانطور که ثابت گردید - اگر بخواهید در مورد ینوکیدزه Yenukidze بدانید- مستقیماً در آماده سازی ترور کیروف Kirov شرکت داشتند. از آنجایی که همه کسانی که به نوشته‌های تروتسکی دسترسی دارند می‌توانند به راحتی بررسی نمایند که آیا تروتسکی خواهان "قتل رهبران شوروی" بوده است یا نه (اگر به طور کلی قرار باشد که افراد بالغی وجود داشته باشند که باید این نوع شایعات را تأیید نمایند)، این خود برنیمی دیگر از دروغ

کوسپور که مربوط به زینویف و کامنف است نور کافی می پراکند. ما نمی دانیم که آیا اکنون آنها با کمک "کنسول های لتونی" یا "افسران Wrangel" در حال ساختن مدارک جعلی هستند یا نه. کوسپورهای رژیم بناپارتیستی هنوز هم قادر به شکار، خفه نمودن و تیرباران نمودن تعداد زیادی از انقلابیون بی عیب و نقص هستند، اما این اصل موضوع را تغییر نمی دهد: ترور آنها یک حماقت تاریخی است. این همراه با سازمان دهندگانش از بین خواهند رفت.

سفسطه تلاش های فردی

آیا ما خواهان ترور رهبران شوروی هستیم؟ بوروکرات‌هایی که خود را می پرستند ممکن است صادقانه در این توهم باشند که دارند تاریخ را می‌سازند، اما ما از طرف خود در این توهم شریک نمی باشیم. استالین دم و دستگاه را ایجاد نمود. این دم و دستگاه بود که استالین را بر اساس تصویر خود ایجاد نمود. جایگزینی کیروف توسط ژدانوف Zhdanov مطلقاً هیچ چیز را در وضعیت امور تغییر نداد. بر خلاف وضعیتی که در مورد کالاهای مصرفی توده ای مستولی می باشد، طبقه بندی کوسپورها نامحدود است. آنها از یکدیگر یک سانتی متر یا بیشتر در ارتفاع و چند سانتی متر در قطر متفاوت هستند. همه اش همین است! در همه چیزهای دیگر آنها به همان اندازه شبیه مداحی های خود از استالین هستند. جایگزینی خود استالین با یکی از کاکانوویچ ها تقریباً به همان اندازه که جایگزینی کیروف توسط ژدانوف بود، تازگی کمی ایجاد خواهد نمود. اما آیا یک کاکانوویچ "اقتدار" کافی خواهد داشت؟ جایی برای نگرانی نیست، همه کوسپورها - اول، پانزدهم و هزار و یکم - فوراً از طریق دستگاه بوروکراتیک اختیارات لازم را برای او فراهم می آورند به همانگونه که آنها "اقتدار" استالین، یعنی "اقتدار" برای خود را، برای حکومت کنترل نشده خود ایجاد نمودند.

بدین دلیل است که ترور فردی در چشمان ما بسیار رقت انگیز و عاجز به نظر می رسد. نه، ما ABC مارکسیسم را به فراموشی نسپردیم. نه تنها سرنوشت بوروکراسی شوروی، بلکه سرنوشت شوروی به مثابه یک کل به عواملی با عظمت تاریخی جهانی بستگی دارد. فقط موفقیت های پرولتاریای بین المللی می تواند اعتماد به نفس را به پرولتاریای شوروی بازگرداند. شرط اساسی موفقیت های انقلابی، اتحاد پیشاهنگان پرولتاریای جهانی در حول پرچم انترناسیونال چهارم است. مبارزه برای این پرچم باید در اتحاد جماهیر شوروی نیز انجام شود: عاقلانه اما تسلیم ناپذیرانه. حماقت تاریخی یک بوروکراسی استبدادی در یک جامعه "بدون طبقه" نمی تواند و نخواهد توانست بی پایان دوام بیاورد.

پرولتاریایی که به سه انقلاب دست یافته است، بار دیگر سر خود را بلند خواهد نمود. اما آیا "حماقت" بوروکراتیک مقاومت نمی نماید؟ پرولتاریا جارویی به اندازه کافی بزرگ پیدا خواهد نمود. و ما به آنها کمک خواهیم رساند.

۶ سپتامبر ۱۹۳۵

L. Trotsky

Increasing Oppression

the Path of Bureaucracy

Leon Trotsky Analyses the Revelations of the Bolshevik Tarov

(6 September 1935)

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1935/09/tarov.htm>